

اوضاع پیشا سرمایه داری

جلد سوم، بخش پنجم، فصل ۳۶ سرمایه: کارل مارکس
تایپ و تنظیم: سایت کمونیستهای انقلابی
مترجم: ف. فرخی

سرمایه بهره آور، و یا اگر بخواهیم بشکل قدیمی اش خطابش کنیم، سرمایه ربایی، همراه با برادر دوقلویش سرمایه تجاری، به اشکال کهنسال سرمایه هایی تعلق دارند که بسیار مقدمتر از شیوه تولید سرمایه داری اند و آنها را میتوان در گوناگون ترین فرمسیونهای اجتماعی اقتصادی یافت.

موجودیت سرمایه ربایی چیزی لازم ندارد بجز اینکه لااقل بخشی از محصولات به کالا تبدیل شده باشند و اینکه پول، همزمان با مبادله کالایی در اشکال مختلفه عملکرد هایش تکامل یافته باشد.

تکامل سرمایه ربایی با تکامل سرمایه تجاری و بویژه سرمایه معامله پولی، گره خورده است. در روم قدیم، همزمان با آغاز آخرین سال جمهوری، زمانی که تکامل مانوفاکتور بسیار پائین تر از حد متوسط دوران باستان قرار داشت، سرمایه های تجاری، معامله پولی و ربایی- در چهارچوب شکل باستانی آن- تا بالاترین حد تکامل یافته بودند.

دیده شد که چگونه گنج سازی لزوماً همراه با پول پدیدار میگردد. اما گنج ساز حرفه ای تازه زمانی اهمیت کسب میکند که به یک ربا خوار مبدل گردد. تاجر، پول قرض میکند تا با آن سود بدست آورد، تا آنرا بعنوان سرمایه بکار گیرد یعنی آنرا خرج کند. پس در اشکال گذشته نیز قرض دهنده پول با او در همان رابطه ای قرار داشت که با سرمایه دار امروزی قرار دارد. این رابطه ویژه توسط دانشگاهی کاتولیک نیز درک شد.

« دانشگاههای الکالا، سالامانکا، اینگل شتات، فرایبورگ در برابیسگو، ماینز، کلن و تریر یکی پس از دیگری قانونی بودن بهره گرفتن برای وام تجاری را برسمیت شناختند. پنج تا از نخستین تصدیق های از این قبیل در آرشیو کنسولگری شهر لیون بایگانی شدند و در ضمیمه Teraite de l'usure et des interest ، توسط

در تمام اشکالی که اقتصاد برده داری (نه نوع پدر سالارانه بلکه از نوع همانند اواخر دوره های یونانی و رومی) به مثابه وسیله ثروت اندوزی عمل میکند، جایگاه پول همچنین از طریق خرید برده ها، زمین و غیره، ابزار است برای تصاحب کار غیر، پول، به مثابه سرمایه، ارزش آفرین، یعنی بهره آور، میشود، دقیقاً به این دلیل که میتواند اینچنین سرمایه گذاری شود.

شکلهای نهادین موجودیت سرمایه ربایی در دوره های قبل از شیوه تولید سرمایه داری به هر حال به دو نوع اند. من میگویم شکلهای نهادین. همان اشکال بر پایه تولید سرمایه داری خود را تکرار میکنند اما تنها به عنوان شکلهایی فرعی. آنها در اینجا دیگر اشکالی نیستند که صفت سرمایه بهره آور را تعیین میکنند. این دو شکل عبارتند از : نخست، ربا از طریق قرض پول به اعضای و لخرج طبقات ممتاز، بخصوص زمینداران ؛ دوم، ربا از طریق قرض دادن پول به تولید کنندگان خرد که صاحب شرایط کار خویش هستند؛ این شامل پیشه وران هم میشود اما بخصوص دهقانان، از آنجاییکه طبقه دهقانان در شرایط پیشا سرمایه داری، تا آنجاییکه این شرایط به این تولید کنندگان امکان میداد، کلاً اکثریت قریب باتفاق تولید کنندگان خرد مستقل را تشکیل میدادند.

هر دو بخش، یعنی هم به تباهی کشاندن زمینداران از طریق ربا و هم بینواسازی تولید کنندگان خرد، باعث ایجاد و تمرکز مبالغ عظیمی از سرمایه مالی میشود، اما اینکه این پروسه به چه میزانی شیوه تولید قدیمی را ملغی ساخته، آنگونه که در اروپای مدرن رخ داد، و بجای آن شیوه تولید سرمایه داری را می نشانند، کاملاً بستگی به مرحله تکامل تاریخی و شرایط وابسته به آن دارد.

سرمایه ربایی به عنوان شکل ویژه سرمایه بهره آور، با تفوق تولید خرد، دهقانان مستقل و پیشه وران استاد کار کوچک مطابقت دارد. آنجا که کارگر در شیوه تولید تکامل یافته سرمایه داری با شرایط کار و محصول کار به مثابه سرمایه روبرو میشود، به عنوان تولید کننده لزومی به قرض گرفتن پول ندارد. اگر او پولی هم قرض کند، مثلاً نزد بنگاه رهنی، در جهت حوائج شخصی میباشد. اما جایگاه کارگر بر عکس، واقعاً یا اسماً، صاحب شرایط و محصول کار خویش باشد، در مقابل سرمایه قرض دهنده پول که با او به مثابه سرمایه ربایی روبرو میشود، بعنوان تولید کننده ایستاده است. نیومن { Newman } این را به شکل شرم آوری بیان میکند و قتیکه میگوید که بانکدار مورد احترام است حال آنکه رباخوار مورد تنفر و انزجار واقع میشود زیرا اولی به ثروتمندان قرض میدهد و دومی به فقرا (ف.و. نیومن، «خطابه هایی در مورد اقتصاد سیاسی» ، لندن ۱۸۵۱ ص ۴۴). او متوجه نیست که در اینجا موضوع اختلاف بین دو شیوه تولید اجتماعی و نظامهای اجتماعی مطابق با آنها به

میان می آید و قضیه نمیتواند با تضاد بین ثروتمند و فقیر توضیح داده شود. علاوه بر این، ربا خواری که شیوه تولید کنندگان خرد را می مکد با رباخواری که شیوه زمینداران بزرگ را می مکد، دست در دست هم دارند. زمانیکه رباخوار اشرافی رومی، کاملاً توده مردم روم، دهقانان خرد، را به تباهی کشاند، این شیوه استثماریه پایان رسید و یک اقتصاد برده داری خالص جانشین اقتصاد دهقانی گردید.

در اینجا رباخوار میتواند به شکل بهره، تمام آنچه که مازادی بر وسایل معاش ضروری (مقداری که بعدها کارمزد را تشکیل میدهد) تولید کنندگان است را ببلعد) چیزی که بعدها بشکل سود و بهره زمین ظاهر میگردد)، از همین جهت هم این بسیار بی معنی است که میزان این بهره، که همه اضافه ارزش را باستثناء آنچه که به دولت تعلق میگیرد، بخود اختصاص میدهد، را با میزان نرخ بهره مدرن، جاییکه بهره، لاقبل بهره نرمال، فقط بخشی از این اضافه ارزش را تشکیل میدهد، مقایسه کرد. از این طریق فراموش میشود که کارگر مزدی، سود، بهره و بهره زمین را یعنی جمیع اضافه ارزش را تولید کرده و به سرمایه داری که او را مورد استفاده قرار میدهد، واگذار میکند. گری { Carey } این مقایسه پوچ را بعمل می آورد تا از طریق آن ثابت کند که تکامل سرمایه و تنزل بهره همراه آن چقدر برای کارگر سود مند است. از این گذشته هنگامیکه رباخوار دیگر به بیرون کشیدن اضافه ارزش از قربانیان خود قانع نمیشود، تدریجاً حتی شرایط تولید، زمین، خانه آنها و غیره را به تصاحب خود در می آورد و بدین ترتیب تمام وقت مشغول سلب مالکیت از آنهاست، پس در اینجا دوباره فراموش میشود که این سلب مالکیت کامل شرایط کار کارگر، نتیجه ای نیست که شیوه تولید سرمایه داری بدنبال کسب آن باشد، بلکه شرط کامل شده ای است که از آن عزیمت میکند. برده مزدی، همانند برده واقعی، بدلیل موقعیتش نمیتواند به برده مقروض تبدیل شود، لاقبل در خصوصیتش بعنوان تولید کننده؛ سرمایه ربایی در این شکل، جاییکه در واقع تمام ارزش اضافی تولید کنندگان بلاواسطه را بخود تعلق میدهد، بدون اینکه در شیوه تولید تغییری صورت دهد؛ جاییکه مالکیت و تسلط تولید کنندگان روی شرایط کار - و تولید خرد و منفرد مطابق با آن - پیش فرضی اساسی است؛ یعنی جاییکه سرمایه بطور مستقیم کار را تحت فرمان خود در نیاورده و لذا همانند سرمایه صنعتی با آن روبرو نمیشود. این گونه سرمایه ربایی این شیوه تولید را به تباهی می کشاند، نیروهای مولد را بجای توسعه دادن فلج میکند و همزمان این اوضاع رقت آور را جاودانه میکند که در آن بارآوری اجتماعی کار به هزینه خود کار، آنگونه که در تولید سرمایه داری ست، تکامل نیابد.

به این ترتیب ربا از سویی بر ثروت باستانی و فئودالی و مالکیت باستانی و فئودالی بطرزی تحلیل برنده و ویران کننده عمل میکند. از سوی دیگر تولید دهقان و شهروند آزاد خرد را، یعنی بطور خلاصه تمام اشکالی را که تولید کننده هنوز به عنوان مالک ابزار تولید خود پدیدار میگردد را، تحلیل برده و به ورشکستگی میکشاند. در شیوه تولید تکامل یافته سرمایه داری، کارگر صاحب شرایط کار خویش

نیست، کشتزاری که زراعت میکند، ماده خامی را که پرداخته میکند و غیره. این بیگانه سازی که در آن تولید کننده شرایط کار خویش را از دست میدهد، در اینجا نقداً مطابق است با یک تحول واقعی در خود شیوه تولید. کارگران منفرد در کارگاههای بزرگ، برای بانجام رساندن عملیات تقسیم شده اما به هم پیوسته ای، گرد آوری میشوند؛ ابزارکار مبدل به ماشین میشوند. خود شیوه تولید دیگر اجازه پراکندگی ابزارهای تولید که با خرده مالکی مطابقت داشت را نمیدهد، همانگونه که به انفراد خود کارگران اجازه نمیدهد. ربا در این تولید سرمایه داری دیگر قادر به تفکیک شرایط تولید از تولید کنندگان نمیشود زیرا این تفکیک پیش از این اتفاق افتاده است.

ربا، ثروت مالی را در جایی که وسایل تولید پراکنده اند، متمرکز میکند. این، شیوه تولید را تغییر نمیدهد، بلکه همانند یک پارازیت به آن می چسبد و آنرا رنجور میکند. شیره جان آنرا میمکد و ناتوانش میکند و باز تولید را مجبور میکند که تحت شرایط بمراتب رقت بارتری صورت گیرد. به همین جهت انزجار عوام بر علیه رباخوار در دنیای باستان بیشترین شدت را داشت، جاییکه تسلط تولید کنندگان روی شرایط کارشان همزمان پایه و اساس اوضاع سیاسی و استقلال شهروندان آزاد بود.

به همان میزانی که بردگی مستولی میشود و یا به همان میزانی که ارباب فئودال و خدم و حشم اش محصول اضافی را می بلعند و برده دار و ارباب فئودال به چنگال رباخوار گرفتار میشوند، شیوه تولید نیز همان که بود باقی میماند؛ فقط برای کارگران سخت تر میشود. برده دار یا ارباب فئودال مقروض، بیشتر شیره جان می مکد زیرا شیره جان خودش مکیده میشود. یا اینکه او نهایتاً جا را برای رباخوار که حالا خود به صاحب زمین یا مالک برده مبدل شده، خالی میکند، همانند شوالیه ها در روم باستان. جای استثمارگر قدیمی را که استثمارش کم و بیش پدرسالارانه بود زیرا آن عمدتاً ابزار قدرت سیاسی بود، حریص پول، تازه بدوران رسیده، خشن تری می گیرد. اما خود شیوه تولید تغییری نمیکند.

ربا در تمام شیوه های تولید پیشا سرمایه داری تنها از این طریق انقلابی عمل میکند که اشکال مالکیتی را نابود ساخته و منحل میکند که بر پایه محکم و تجدید تولید مستمرشان و بهمان صورت ساختار سیاسی، بنا شده اند. در اشکال آسیایی، ربا میتواند مدتها دوام بیاورد بدون اینکه باعث هیچ چیز بجز انحطاط اقتصادی و فساد سیاسی گردد. تنها در آنجاییکه و آن زمانیکه الزامات دیگر شیوه تولید سرمایه داری آماده اند، است که ربا میتواند به مثابه یکی از وسایل برقراری شیوه تولید جدید عمل کند - از سویی با به تباهی کشاندن ارباب فئودال و تولید خرد و از سوی دیگر از طریق تمرکز شرایط کار به سرمایه.

در قرون وسطی، نرخ بهره عمومی در هیچ کشوری حاکم نبود. کلیسا از همان آغاز هر معامله بهره آوری را ممنوع کرده بود. قانون و قضا فقط به میزان کمی وامها را تضمین میکردند. هر چه که نرخ بهره در هر تک مورد بالاتر بود {این تضمین هم کمتر بود}. گردش محدود پول و الزام به پرداخت نقد در بیشتر موارد،

مردم را وادار به قرض پول میکرد، و هرچه معاملات سفته ای کمتر توسعه یافته بود، باید بیشتر وام گرفته میشد. تمایزات فاحشی، هم در نرخ بهره و هم در نحوه درک از ربا حکمفرما بود. در زمان کارل { karl } بزرگ، اگر کسی ۱۰۰ درصد برمیداشت، رباخواری محسوب میشد. در لینداو { Lindau } در جوار دریاچه کنستانز { Constance } در ۱۳۴۴ تعدادی متمول محلی ۲/۳ ۲۱۶ میگرفتند. در زوریخ، مجلس ۱/۳ ۴۳ را بعنوان بهره قانونی تعیین کرد. در ایتالیا گاهاً میبایستی ۴۰ درصد پرداخت گردد، هرچند نرخ معمول از قرن ۱۲ تا ۱۴ از ۲۰ درصد تجاوزنکرده بود. در ورونا { Verona } ۱۲،۵ درصد به عنوان بهره قانونی برسمیت شناخته شد. امپراتور فردریک دوم ۱۰ درصد را تثبیت کرد، اما فقط برای یهودیان. او تمایلی به سخن گفتن برای مسیحیان نداشت. ۱۰ درصد، پیش از این در قرن ۱۳ در حومه راین آلمان معمولی بود. (هولمان Geschichte des stadtwesens، II ص ۵۷ - ۵۵).

سرمایه ربایی دارای همان شیوه بهره کشی سرمایه است بدون داشتن شیوه تولید آن. این اوضاع در اقتصاد بورژوایی نیز، در شاخه های صنعتی عقب افتاده و یا در آنهایی که در مقابل گذار به تولید مدرن مقاومت میکنند، خود را تکرار میکند. بطور مثال اگر آدم بخواهد نرخ بهره انگلیس را با هند مقایسه کند، نباید نرخ بهره بانک انگلیس را در نظر بگیرد، بلکه باید آنرا که مثلاً قرض دهندگان ماشین های کوچک به تولیدکنندگان خرد صنعت داخلی مطالبه میکنند در نظر گرفت.

بر خلاف ثروت مصرفی، ربا از نظر تاریخی مهم است، از آنجائیکه خودش پروسه ایست که سرمایه می آفریند. سرمایه ربایی و ثروت تجاری، تشکیل یک ثروت مالی مستقل از مالکیت زمین را وساطت میکنند. هر چه کاراکتر محصول به مثابه کالا کمتر تکامل یابد، و هرچه ارزش مبادله کمتر بر طول و عرض تولید مستولی شود، همانقدر هم پول بیشتر به عنوان ثروت واقعی اینچنینی، به مثابه ثروت بطور عام، بر خلاف شکل تظاهر محدودش در ارزش های مصرف، ظاهر میگردد. این پایه ارزش اندوزی ست. صرفنظر از پول به عنوان پول جهانی و ارزش اندوخته، به خصوص در شکل وسیله پرداخت است که آن { پول } بصورت شکل مطلق کالاها پدیدار میگردد. و این بویژه عملکردش بعنوان وسیله پرداخت است که بهره و از آنجا سرمایه مالی را توسعه میدهد. آنچه که ثروت مسرف و فاسد میخواهد، پول به مثابه پول است، پول به عنوان وسیله خرید همه چیز. (همچنین برای پرداخت بدهی). آنچه که تولید کننده خرد، پول را بالاتر از هر چیز برای آن احتیاج دارد، پرداخت است. (تبدیل پرداختهای طبیعی و اعطاء ها، به زمیندار و دولت، به بهره زمین و مالیات بشکل پول، نقش بسزایی در اینجا ایفا میکند). در هر دو مورد به پول همچون پول نیاز است. از سوی دیگر این تازه در ربا است که گنج سازی به واقعیت می پیوندد و رویایش را برآورده میکند. آنچه که از یک صاحب گنج درخواست میشود، سرمایه نیست، بلکه پول به مثابه پول است؛ اما او از طریق بهره، این گنج پولی را به سرمایه

تبدیل میکند- یعنی به وسیله ای که او از طریق آن، کاملاً یا بخشاً، کار اضافه را و به همین ترتیب قسمی از خود شرایط تولید را به تصاحب خود در می آورد، هر چند که آنها اسماً مدام به عنوان مالکیت دیگری با او روبرو میشوند. ربا در منافذ تولید زندگی میکند همانگونه که خدایان نزد اپیکور در فواصل بین دنیاها میزیند. هر چه صورت کالاهایی کمتر شکل عمومی محصولات است، پول نیز مشکل تر بدست می آید. از آن جهت رباخوار هیچ محدودیتی را بجز قابلیت پرداخت و قابلیت مقاومت شخص محتاج پول را نمیشناسد. پول به عنوان وسیله خرید، عمدتاً هنگامی در تولید دهقان و شهروند خرد مورد احتیاج است که شرایط تولید، تصادفاً یا به علت تحولات اساسی، از دست کارگران (که در این شیوه های تولید عمدتاً هنوز مالک آنانند) میروند و یا لاقلاً در جریان باز تولید معمولی جایگزین نمیگردند. وسایل معاش و مواد خام بخش اساسی بی از این شرایط تولید را تشکیل میدهند. گرانتر شدن آنها میتواند جایگزینی آنها را توسط درآمدهای حاصل از محصول غیر ممکن کند، همانگونه که یک بدي محصول عادی میتواند کشاورز را از جایگزینی طبیعی بذرش باز دارد. همان جنگهایی که از طریقشان، اشراف روم، توده عوام را به تباهی کشاندند، آنها را وادار به خدمت در جنگ کردند، چیزیکه بنوبه خود آنها را از تجدید تولید شرایط کارشان باز میداشت و بدین نحو آنها را به بینوایی میکشاند (و بینواسازی، عجز یا از دست دادن شرایط تجدید تولید در اینجا شکل حاکم است) - همان جنگها، انبارها و زیر زمین های اشراف را از مس غنیمت گرفته شده، پول آنزمان، پر میکرد. بجای اینکه مستقیماً به توده عوام کالاهای مورد نیازشان، غله، اسب و احشام را بدهند، این مسها را که خود مصرفی برایشان نداشت، میدادند و از این موقعیت استفاده کرده و بهره های ربایی سنگینی را بر آنها تحمیل میکردند و از این طریق توده عوام را به بردگان مقروض خود مبدل میکردند. در دوره حکومت کارل کبیر، دهقانان فرانکی { Frankish } نیز از طریق جنگها به تباهی کشانده شدند، طوریکه تنها چاره شان این بود که بجای مبدل شدن به مقروض، مبدل به سرف شوند. در امپراطوری روم همانگونه که معروف است، قحطی و گرسنگی های شدید مکرراً باعث میشد که کودکان فروخته میشدند و مردم آزاد خود را به عنوان برده به ثروتمندان میفروختند. این مقدار برای نکات قطعی عمومی. در موارد منفرد، نگه داری یا از دست دادن شرایط تولیدکننده خرد بستگی پیدا میکند به هزاران تصادف، و هر کدام از این تصادفات یا از دست دادن ها دلالت بر بینواسازی دارد و نقطه ای ست که انگل رباخوار میتواند خود را به آن بچسباند. تنها مرگ گاو یک دهقان خرد کافی است که او دیگر قادر نباشد که دوباره بازتولیدش را در مقیاس گذشته آغاز نماید. و از این بابت او به چنگال رباخوار می افتد، و اگر یکبار به چنگش افتاد، هرگز خلاصی نخواهد یافت.

عملکرد پول به مثابه وسیله پرداخت، بهر حال قلمرو واقعی، بزرگ و ویژه رباخوار میباشد. هر تعهد پولی، بهره زمینی، خراجی و مالیاتی و غیره که موعدهش

در مدت معینی بسر میرسد، لزوم پرداخت پولی را با خود بهمراه می آورد. از این رو رباخوار عمدتاً خود را از زمان روم باستان تا دوران مدرن به تحصیلدار مالیاتی، Fermiers generaux، receveurs generaux { تحصیلدار مالیاتی، استانداری } متکی کرده است. سپس با بازرگانی و عمومی شدن تولید کالایی از نظر زمانی تفکیک بین خرید و پرداخت توسعه می یابد. پول می بایست در موعد معینی تحویل داده شود. اینکه این حتی امروزه میتواند به شرایطی ختم شود که سرمایه دار پولی و رباخوار با هم ممزوج شوند را بحرانهای پولی مدرن نشان میدهند. همین ربا بهر جهت اساسی ترین وسیله برای تکامل بیشتر التزام پول به مثابه وسیله پرداخت میگردد، از آنجاییکه آن، تولید کننده را هر چه عمیق تر در قرض فرو می برد و وسایل پرداخت مرسوم او را از بین برده و از این رو تنها از طریق سنگینی خود بهره، تجدید تولید منظم او را غیر ممکن میسازد. در اینجا ربا از پول، به عنوان وسیله پرداخت، جوانه زده و این عملکرد پول را به مثابه قلمروی خود توسعه میدهد.

تکامل سیستم اعتباری به عنوان واکنشی علیه ربا عمل میکند. اما این نباید موجب بدفهمی گردد و بهیچ وجه نباید آنرا به روش نویسندگان عهد باستان، پدران کلیسا، لوتر و یا سوسیالیستهای قدیمی درک کرد. این بمعنی تبعیت سرمایه بهره آور از شرایط و نیازهای شیوه تولید سرمایه داری میباشد، نه کمتر و نه بیشتر.

به طور کلی سرمایه بهره آور در سیستم اعتباری مدرن با شرایط تولید سرمایه داری سازگار میگردد. ربا بدین سان نه تنها به موجودیت خود ادامه میدهد، بلکه در جوامع با تولید پیشرفته سرمایه داری از قید و بندهایی که قانونگذارهای قدیمی بر آن تحمیل کرده بودند، آزاد میگردد. سرمایه بهره آور شکل سرمایه ربایی را در مقابل اشخاص و طبقات یا در مناسباتی که از منظر شیوه تولید سرمایه داری نه قرضی میشود و نه قرضی داده میشود، حفظ میکند؛ جاییکه بر حسب نیازهای انفرادی قرض گرفته میشود، همانند بنگاههای رهنی؛ جاییکه از تنوع ثروت برای و لخرجی قرض گرفته میشود؛ یا جاییکه تولید کننده یک تولید کننده کاپیتالیست نیست، دهقان خرد، پیشه ور و غیره که هنوز به عنوان تولید کننده مستقیم صاحب شرایط تولید خویش میباشد؛ و نهایتاً جاییکه تولید کننده کاپیتالیست خود در چنان مقیاس کوچکی تولید میکند که در جوار همین تولید کننده ای که خودش کار میکند قرار میگیرد.

آنچه که سرمایه بهره آور را، تا آنجا که عنصر اساسی بی از شیوه تولید سرمایه داری را تشکیل میدهد، از سرمایه ربایی تفکیک میکند بهیچوجه طبیعت یا خصوصیت خود این سرمایه نیست. این فقط شرایط تغییر یافته ای است که تحت آنها عمل میکند و بدین جهت همچنین خصوصیت کاملاً دگرگون شده قرض گیرنده ای که قرض دهنده پول با او روبرو میشود. حتی وقتیکه شخصی بدون ثروت به عنوان کارخانه دار یا تاجر به اعتبار دسترسی پیدا میکند، این امر با اطمینان به این رخ میدهد که او خواهد توانست به مثابه سرمایه دار عمل کرده و میتواند با سرمایه قرض گرفته شده، کار پرداخت نشده تصاحب کند. اعتبار به او به عنوان سرمایه دار بالقوه

داده میشود. و این وضعیت که به میزان بالایی مورد تحسین مدافعان اکونومیست واقع میشود و در آن یک شخص بدون ثروت اما با انرژی، استحکام، توانایی و فراست کسب و کار از این طریق میتواند مبدل به سرمایه دار شود - آنچنانکه کلاً در شیوه تولید سرمایه داری ارزش تجاری افراد بطور کم و بیش درستی مورد محاسبه قرار میگیرد - حاکمیت خود سرمایه را تحکیم می بخشد، پایه آن را توسعه میدهد و آنرا قادر میسازد که با گرفتن نیروهای هر چه تازه تر از طبقات زیرین جامعه خود را بازسازی کند - هرچند همین وضعیت، مدام تعداد جدیدی از تعقیب کنندگان ناخواسته بخت و اقبال را در مقابل سرمایه داران منفرد پیشین، به میدان می آورد. به همان نحوی که این وضعیت که کلیسای کاتولیک در قرون وسطی سلسله مراتب خود را از بهترین مغزهای موجود، بدون توجه به موقعیت، ولادت و ثروت، تشکیل داد، یکی از مهمترین ابزار برای تحکیم حکومت کشیشان و سرکوب عوام بود. هرچه که طبقه حاکم بیشتر بتواند مهمترین اشخاص طبقات تحت حاکمیت را به خود جذب کند، همانقدر هم حاکمیتش مستحکمتر و خطرناک تر میباشد.

پیشگامان سیستم اعتباری مدرن بجای لعن و نفرین سرمایه بهره آور بطور کلی تازه بر عکس از تصدیف صریح آن حرکت میکنند.

ما در اینجا از آن واکنشی علیه ربا که تلاش در حمایت از فقرا در مقابل آن داشت سخن بمیان نمی آوریم، همانند مونتس پیتی {Monts - de- Piete} (۱۳۵۰ در سارلینس {sarlins} در Franche- comte و سپس در پروجیا {Perugia} و ساوونا {Savona} در ایتالیا، ۱۴۰۰، ۱۴۷۹). توجه به اینها ارزشمند است زیرا که طعنه تاریخ را نشان میدهند، جاییکه آرزوهای پارسامنشانه در هنگام تحقق یابی شان درست به ضد خود مبدل میشوند. طبق تخمینی میانه حال، طبقه کارگر انگلیس ۱۰۰ درصد به بنگاههای رهنی میپردازد، این وارثان مونتس پیتی.²¹ ماهمچنین سخنی از آن رویاهای اعتباری بمیان نمی آوریم که نزد اشخاصی همچون دکتر هاگ چامبرلین یا جان برسیکو یافت میشد، کسانی که در دهه آخر قرن ۱۷ تلاش داشتند که آریستوکراسی انگلیس را از طریق یک بانک کشوری با پول کاغذی بر اساس مالکیت ارضی، از

شر رباخواری نجات دهند.²²

²¹ « این از طریق رهن گذاری ها و آزاد کردن رهن های مداوم در طی یک ماه و از طریق رهن گذاری یک چیز برای آزاد سازی چیز دیگر، جاییکه مبلغ ناچیزی بدست می آید، است که پاداش پول اینچنین مضاعف میشود. حدوداً ۲۴۰ بنگاه رهنی صاحب جواز در پایتخت { لندن } و تقریباً ۱۴۵۰ تا در کشور یافت میشود. سرمایه بکار گرفته شدن چیزی بالای یک میلیون پوند استرلینگ تخمین زده میشود: و این سرمایه هر سال سه بار واگشت دارد و هر بار حدود ۳۳،۵ درصد بطور میانگین بازده دارد؛ طبق این محاسبه، لایه های پائینی جامعه در انگلیس تقریباً سالانه یک میلیون برای استفاده از وامهای موقتی می پردازند، و این صرفنظر از آنچه که آنان در صورت هدر رفتن اجناس از دست میدهند، میباشد. (ج.د.توکت تاریخچه ای از وضعیت گذشته و حال جمعیت کارکن، لندن، ۱۸۴۶، ۱، ص ۱۱۴).

²² - حتی در آثارشان، بعنوان هدف اصلی، عناوینی مثل « مطلوبیت عمومی برای مالکین زمین؛ افزایش عظیم در ارزش زمین؛ معافیت نجبا، محترمین { مردمی که از حیث اصالت و مقام پائین تر از اشراف بودند } و غیره از مالیات، افزایش دارایی سالیانه شان و غیره » را قرار میدهند. در این میان این فقط رباخوار است که از دست میدهد، این بدترین دشمنان ملت، که ضررشان برای اشراف و خرده

اتحادهای اعتباری که در قرون ۱۲ و ۱۴ در ونیز و ژنو بر پا شد، بر مبنای نیاز تجارت دریایی و بازرگانی عظیمی، که بر اساس آن بنا شده بود، به رهایی خود از حاکمیت منسوخ شده ربا و انحصارگری در معاملات مالی بود. در حالیکه بانکهای واقعی، که در این جمهوریهای شهری تأسیس شدند، همزمان به عنوان مؤسساتی برای اعتبار عمومی ظاهر میشدند، که دولت از آنها بابت درآمدهای مالیاتی آتی، پیش پرداخت دریافت میکرد، اما نباید فراموش گردد که آن تجاری که این اتحادها را بنیان گذاردند، خود شهروندان برجسته آن ایالات بودند، و اینکه علاقه آنها به آزادسازی خودشان به همان اندازه ای بود که خواهان رهایی حکومتشان از رباخواری بودند،²³ و همزمان از این طریق کنترل بیشتر و مطمئن تری روی دولت داشته باشند. بدین جهت، هنگامیکه بانک انگلیس در حال تأسیس بود، توریها {Tories} نیز اعتراض کردند: «بانکها مؤسساتی مربوط به عموم هستند. بانکهای در حال پیشرفتی در ونیز، ژنو، آمستردام و هامبورگ وجود دارند. اما چه کسی تا به حال بانک فرانسه یا اسپانیا بگوشش رسیده است.»

بانک آمستردام در سال ۱۶۰۹ بهمان قلت بانک هامبورگ (۱۶۱۹) در تکامل سیستم اعتباری مدرن تأثیر تاریخی داشت. آن کاملاً یک بانک پس انداز بود. چکهایی که بانک صادر میکرد، در واقع فقط رسیدهایی برای فلزات قیمتی سکه ای یا غیر سکه ای بودند سپرده می شدند و تنها با ظهرونیسی دریافت کنندگانشان گردش میکردند. اما در هلند، اعتباری بازرگانی و معاملات مالی همراه با تجارت و مانوفاکتور تکامل یافته بود و سرمایه بهره آور طی خود جریان تکامل به تابعی از سرمایه تجاری و صنعتی تبدیل شده بود. این پیش از این خود را در نرخ بهره پائین نمایش داده بود. هلند در ضمن در قرن ۱۷ از لحاظ تکامل اقتصادی به عنوان کشور نمونه شناخته میشد، همانگونه که انگلیس حالا است. انحصار ربایی کهنه شده که برپایه فقر استوار بود، در آنجا خود بخود به اضمحلال کشیده شد.

در تمام طول قرن ۱۸ بانک برمی آمد- و قانونگذاری نیز در این راستا عمل میکرد - که، با ارجاع به هلند، نرخ بهره، برای تابع کردن سرمایه بهره آور تحت سرمایه های تجاری و صنعتی و نه برعکس، بزور کاهش داده شود. سخنگوی اصلی

مالکان > مراجعه کنید به جلد ۲۳ صفحه ۷۵۰-۷۵۲ انتشارات دیتس < بیشتر از آنچه که یک لشکر متجاوز از فرانسه میتوانست انجام دهد، بود.

۲۳ - «مثلاً چارلز دوم انگلیس میبایستی مبالغ عظیمی بابت بهره ربا و صرافای پول، ۳۰-۲۰ درصد، به زرگر (پیشرو بانکدار)» بپردازد. یک چنین کسب و کار پر سودی، باعث شد که زرگران هر چه بیشتر و بیشتر مدیل به قرض دهنده به پادشاه شوند، پیشاپیش دست روی تمام درآمدهای مالیاتی بگذارند، تمام امتیازات پارلمان را، همینکه صادر شدند، به رهن بگیرند؛ و در ضمن در خرید و وثیقه گرفتن قبض ها، سفارشات و حسابهای چوبخطی، از یکدیگر پیشی بگیرند، طوریکه در واقع تمام درآمدهای دولتی از دستان آنها عبور میکرد. (جان فرانسیس، تاریخ بانک انگلیس، لندن ۱۸۴۸، I، صفحه ۳۱، ۳۰). «تأسیس یک بانک قبلاً بارها پیش نهاد شده بود. دست آخر به ضرورت تبدیل شد.» (همان اثر، ص ۳۸). «بانک برای خود حکومت که شیره اش توسط رباخواران مکیده شده بود، یک ضرورت بود تا بتواند پول را با نرخ بهره ای مناسب و با تضمین امتیازات پارلمانی، بدست بیاورد.» (همان اثر، ص ۵۹، ۶۰)

اش جناب جاشا چایلد {Sir Josiah Child}، پدر سیستم بانک خصوصی متداول انگلیس است. او بر علیه انحصار رباخواران بهمان شیوه ای سخنوری میکند که صاحبان کارخانه عمده پوشاک موزز و پسر {Moses & son} هنگامیکه در مبارزه بر علیه انحصار «خیاطان خصوصی» دادسختن میدهند، انجام میدهند. همین جاشا چایلد همزمان پدر سفته بازی انگلیس است. این حاکم مطلق کمپانی هند شرقی، از انحصارش به نام بازار آزاد، اینگونه دفاع میکند. بر علیه توماس منلی {Thomas Manley} «Interest of Money mistaken» میگوید:

«به مثابه قهرمان دسته ای از رباخواران بزدل و لرزان او نوک تیز حمله خود را متوجه نقطه ای میکند که من آنرا به عنوان ضعیفترین اعلام کرده ام.... او کاملاً انکار میکند که نرخ بهره پائین مسبب تمول است و اطمینان میدهد که تنها نتیجه ای از آن است.» (1669 trade. <<traites sur le commerce etc.>> [s.120] Amesterdam et Berlin, 1754). «اگر این تجارت است که کشوری را متمول میکند و اگر کاهش بهره تجارت را افزایش میدهد، پس کاهش بهره یا محدود سازی ربا بی شک مسبب مثر عمده ثروت یک ملت است. این به هیچ وجه یاوه گویی نیست که گفته شود که چیزی میتواند همزمان در شرایطی معین علت باشد و در شرایطی دیگر معلول.» (همان اثر، ص ۱۵۵). «تخم مرغ علت است، و مرغ علت تخم مرغ. کاهش بهره میتواند مسبب ترقی ثروت و افزایش ثروت میتواند دلیل کاهش هر چه بیشتر بهره باشد.» (ص ۱۷۹).

این نبرد شدید علیه ربا، این درخواست تابعیت سرمایه بهره آور از سرمایه صنعتی، تنها در حکم پیش ساختی است برای بنیادهای ساختاری که آنچنان شرایطی را برای تولید سرمایه داری در سیستم مدرن بانکی بنا نهند که از طرفی انحصار سرمایه ربایی را، از طریق تمرکز تمام ذخایر پولی راکد و ریختن آنها به بازار، می رباید و از طرف دیگر انحصار خود فلز قیمتی را از طریق ایجاد پول اعتباری محدود میکند.

همین ضدیت با ربا، درخواست رهایی تجارت و صنعت و همچنین دولت از ربا را به مانند چایلد میتوان در تمام نوشته جات در باره سیستم بانکی در انگلیس از ثلث آخر قرن ۱۷ و آغاز قرن ۱۸ یافت. همزمان حجم عظیمی از او هام، در مورد تأثیرات معجزه آسای اعتبار، سلب انحصار از فلزات قیمتی و جایگزینی آنها با کاغذ و غیره را می یابیم. ویلیام پترسن {William Paterson} اسکاتلندی، مؤسس بانک انگلیس و بانک اسکاتلند، حقا که لاو {Law} اول است.*

بر علیه بانک انگلیس «همه زرگران و رهن دهندگان فریاد غصب سردادند.» (ماکاولای، تاریخ انگلیس، IV، ص ۴۹۹).

* اقتصاد دان انگلیسی جان لاو اعتقاد داشت که دولت با انتشار پولهای کاغذی بدون پشتوانه میتواند ثروت کشور را افزایش دهد.

« بانک میبایست در ده سال اول با مشکلات بزرگی مبارزه کند؛ دشمنان بزرگ خارجی؛ اسکناسهایش تنها به ارزشی بسیار پائین تر از ارزش اسمی شان پذیرفته می شدند ... زرگران» (همانهایی که تجارت با فلزات قیمتی در دستانشان به عنوان پایه ای برای کسب و کار بانکی اولیه عمل میکرد) «به بانک حسادت میکردند، زیرا که کسب و کارشان تقلیل یافته بود، نزولشان کاهش یافته بود و معاملاتشان با دولت به دست مخالفشان افتاده بود.» (ج. فرانسویس، اثر یاد شده، ص ۷۳)

بیش از این قبل از تأسیس بانک انگلیس، در ۱۶۸۳، طرحی برای یک بانک اعتباری ملی پیشنهاد شده بود که هدفش از جمله این بود:

« که تجار، زمانی که حجم قابل توجهی کالا دارند، بتوانند با کمک این بانک، کالاهایشان را سپرده بگذارند و روی موجودی ثابتشان اعتبار بگیرند، کارکنانشان را مشغول بکار کنند و تجارتشان را افزایش دهند، تا زمانی که بازا مناسبی پیدا کنند، بجای آنکه کالاها را با ضرر بفروشند.»

بعد از تلاشهای بسیار این بانک اعتباری در سرای دوونشایر {Devonshir} در خیابان بیشاپسگیت دایر گردید. در مقابل تضمین کالاهای سپرده شده به کارخانه داران و تجار به شکل برات، مبلغ ۳۰۴ از ارزششان وام میداد. جهت قابل گردش کردن این براتها، اشخاصی از هر شاخه کسب و کار در مجامعی گرد هم آمدند که هر صاحب اینچنین برواتی از میان آنها میتوانست کالاها را به همان سهولتی تهیه کند که اگر پول نقد ارائه میداد. این بانک کاسبی شکوفایی بدست نیاورد. دم و دستگاهش بیش از حد پیچیده بود و ریسکش در صورت تنزل ارزش کالا بسیار بالا بود.

اگر به محتوای واقعی نگارشات که ایجاد سیستم اعتباری مدرن در انگلیس را از لحاظ تئوریک همراهی کرده و به پیش میبردند، اکتفا کنیم، چیزی نخواهیم یافت بجز مطالبه اینکه سرمایه بهره آور و کلاً وسایل تولید استقراضی، میبایست به مثابه یکی از شرایطش، تحت تابعیت شیوه تولید سرمایه داری قرار گیرند. اگر تنها به عبارت پردازی ها تکیه کنیم، در نتیجه مکرراً از توافق با اوهمات اعتباری و بانکی سن سیمونیستها، که شیوه بیان را هم شامل میشود، به حیرت خواهیم افتاد.

همانگونه که کشتگر {Cultivateur} نزد فیزیوکراتها نه بمعنی زارع واقعی زمین، بلکه بمعنی اجاره دار بزرگ زمین میباشد، همانگونه هم زحمتکش {travailleur} نزد سن سیمون و هنوز هم کلاً در میان شاگردانش، نه بمعنی کارگر بلکه بمعنی سرمایه دار صنعتی و تاجر میباشد.

{ این قسمت در متن اصلی به فرانسوی آمده است } « یک زحمتکش نیاز دارد به کمکی ها، حامی ها، کارگرها؛ او در جستجوی آنهایی است که هوشمند، توانا، فداکار باشند؛ او آنها را به کار میگرداند و کار آنها مولد است.» [انفانین] (آئین سن سیمونی، اقتصاد سیاسی و سیاست، پاریس، ۱۸۳۱ ص ۱۰۴).

اصلاً نباید فراموش کرد که سن سیمون تازه در آخرین اثرش *Le Nouveau Christianisme* {مسیحیت نو} به عنوان سخنگوی مستقیم طبقه کارگر ظاهر میشود و اعلام میکند که هدف از تلاشهایش رهایی آنان است. همه نوشته های قبلی اش در واقع تنها مداحی از جامعه بورژوازی مدرن در مقابل فنودالی، و یا از سرمایه داران صنعتی و بانکداران در مقابل مارشال ها و وضع کنندگان قوانین حقوقی دوره ناپلئون میباشند. چه تفاوت شایانی در مقایسه با نوشته های همزمان اون.²⁴ برای پیروان سن سیمون نیز، سرمایه دار صنعتی همچنان زحمتکش به تمام معنی باقی ماند، همانطور که قطعه نقل شده بالا نشان میدهد. وقتی که نوشته هایشان را منتقدانه میخوانی، دیگر برایت تعجب آور نیست که تحقق یابی رویاهای اعتباری و بانکی آنها در محرک اعتبار {*Credit Mobilier* بانک سهامی فرانسوی با هدف دادن اعتبار و تأسیس کارخانه. ۱۸۵۲-۷۱. بیشترین منبع در آمدش از بورس بازی بود}، بنا شده توسط سن سیمونی سابق، امیل پریه {*Emile Perieire*} صورت گرفت، شکلی که اجالتاً تنها میتوانست در کشوری مثل فرانسه مسلط گردد، جایی که نه سیستم اعتباری و نه صنعت بزرگ هیچکدام به سطوح مدرن نرسیدند. این در انگلیس و آمریکا غیر ممکن بود. نطفه محرک اعتباری را میتوان بیش از این در قطعات زیرین از «دکترین سن سیمون. *Exposition*. سال اول، ۲۹-۱۸۲۸، چاپ سوم، پاریس ۱۸۳۱» یافت. کاملاً قابل درک است که بانکدار قادر است که وامهای ارزانتری را نسبت به سرمایه دار و رباخوار پردازد. لذا این بانکداران «میتوانند ابزار را برای سرمایه دار صنعتی بسیار ارزانتر یعنی با بهره کمتر از آنچه صاحبان زمین و سرمایه داران میتوانند، تهیه نمایند، زیرا اینها آسانتر میتوانند در انتخاب وام گیرانشان اشتباه کنند.» (ص ۲۰۲).

اما خود نویسنده در زیرنویس می افزاید:

« آن امتیازی که میتوانست از میانجیگری بانکداران بین ثروتمندان بیکاره و زحمتکش ها منتج گردد، اغلب از طریق امکاناتی که جامعه سازمان نیافته ما به خودپرستی اهدا میکند تا خود را در اشکال گوناگونی از کلاهبرداری و شارلاتانیزم بازنمود کند، خنثی یا حتی ملغی میگردد؛ بانکداران اغلب به میان زحمتکشها و ثروتمندان بیکاره میخزند تا به ضرر جامعه از هر دوی آنها بهره کشی کنند.»

^{۲۴} - اگر مارکس دستنوشته اش را اصلاح میکرد، یقیناً دست به تعدیل قابل توجه ای در این قطعه میزد. الهام گرفته از نقش پیروان سابق سن سیمون در امپراتوری قیصر دوم فرانسه، درست در زمانی که مارکس جملات بالا را مینوشت، بود که رویاهای اعتباری جهان را ساز این مکتب از طعنه تاریخ، به عنوان کلاهبرداری در مقیاسی تا به آن زمان ناشنوده ای، بر ملا گردید. مارکس پس از آن تنها با دید تحسین راجع به فکر پر نبوغ و جامع سن سیمون سخن میگفت. وقتی که او {سن سیمون} در نوشته های قبلی اش، تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا را که تازه داشت در فرانسه پا میگرفت، نادیده میگیرد، هنگامیکه او آن بخش از بورژوازی را که در تولید فعال عمل میکند را جزو زحمتکشان محسوب میکند، این مطابقت دارد با درک فوریه که تلاش داشت سرمایه و کار را آشتی دهد، و این با شرایط اقتصادی و سیاسی آن زمان فرانسه توضیح پذیر است. اینکه اون دید وسیع تری داشت بدلیل این بود که در اوضاع دیگری زندگی میکرد، در بحبوه انقلاب صنعتی و در تضاد طبقاتی بیش از این تشدید شده. ف. انگلس

زحمتکش در اینجا به معنی سرمایه دار صنعتی است. در ضمن این اشتباه است که وسایلی که سیستم بانکی مدرن در اختیار دارد را تنها به عنوان وسایل بیکاره ها قلمداد کرد. اولاً این آن بخشی از سرمایه است که سرمایه داران صنعتی و تجار موقتاً بشکل پول، بی مصرف نگه میدارند، به مثابه پول ذخیره یا سرمایه ای که باید سرمایه گذاری شود؛ لذا آن سرمایه بیکارمانده است و نه سرمایه بیکاره ها. دوماً این آن بخشی از درآمد ها و پس اندازها بطور عموم است که موقتاً یا دائماً برای انباشت اختصاص داده شده است. و این هر دو برای کاراکتر سیستم بانکی ضروری اند.

اما این را هرگز نباید فراموش کرد که اولاً پول - به شکل فلزات قیمتی - آن اساسی است که سیستم اعتباری بنا بر طبیعت موضوع، هرگز نمیتواند خود را از آن خلاص کند. ثانیاً اینکه سیستم اعتباری مشروط است به اینکه وسایل تولید اجتماعی (به شکل سرمایه و مالکیت زمین) در انحصار اشخاص خصوصی قرار داشته باشد، اینکه آن خود از طرفی شکل فراگیری از شیوه تولید سرمایه داری میباشد و از طرف دیگر نیروی محرکی است در تکامل آن به بالاترین و آخرین شکلش.

سیستم بانکی، تا آنجا که به سازمان و تمرکز رسمی اش مربوط است، همانگونه که پیشتر از این در ۱۶۹۷ در «تعمقی چند در مصالح انگلیس» هم بیان شده بود، مصنوعی ترین و متکامل ترین محصولی است که شیوه تولید سرمایه داری اصولاً بیار می آورد. همین، دلیلی است برای قدرت عظیم مؤسسه ای همچون بانک انگلیس روی صنعت و تجارت، هر چند جریان واقعی آنها کاملاً خارج از قلمرو آن باقی میماند و آن نسبت به آنها منفعل عمل میکند. در حقیقت از این طریق شکل عمومی دفتر داری و توزیع وسایل تولید در مقیاس اجتماعی داده میشود، اما تنها شکل آن. دیدیم که سود متوسط هر تک سرمایه دار یا هر سرمایه ای منفرد، نه از طریق کار اضافه ای که هر سرمایه در وهله اول تصاحب میکند بلکه توسط کل کمیت کار اضافه تصاحب شده توسط کل سرمایه، تعیین میگردد، و هر سرمایه منفردی سهم خود را از آن تنها به مثابه بخش متناسبی از کل سرمایه دریافت میکند. این کاراکتر اجتماعی سرمایه، تازه از طریق سیستم اعتباری و بانکی کاملاً تکامل یافته است، که وساطت شده و تماماً متحقق میگردد. از طرف دیگر این فراتر نیز میرود. تمام سرمایه اجتماعی در دسترس و حتی بالقوه ای که هنوز بطور فعال بکار گمارده نشده، را در اختیار سرمایه دار صنعتی و تجاری قرار میدهد، طوری که نه وام دهنده و نه استفاده کننده این سرمایه، نه صاحب و نه تولید کننده آن میباشد. لذا این، کاراکتر خصوصی سرمایه را لغو میکند و بنا بر این در خود، و فقط در خود، انحلال خود سرمایه را در بر دارد. توزیع سرمایه، به مثابه کسب و کاری ویژه و عملکردی اجتماعی، توسط سیستم بانکی، از چنگ سرمایه داران خصوصی و رباخواران بیرون کشیده میشود. اما بانک و اعتبار همزمان از همین طریق، مبدل به نیرومندترین ابزار برای پیش بردن تولید سرمایه داری به فراتر از محدودیتهای خود، و مؤثرترین ناقل بحرانها و کلاهبرداری میگردد.

در ضمن، سیستم بانکی از طریق جایگزینی پول با اشکال گوناگون اعتبار در گردش، نشان میدهد که پول در واقع چیزی نیست بجز تجلی ویژه ای از کاراکتر اجتماعی کار و محصولانش که ضمناً بر خلاف اساس تولید خصوصی، میبایست همیشه دست آخر به عنوان یک شیء، به عنوان کالایی ویژه در کنار دیگر کالاها، ظاهر گردد.

نهایتاً، شکی در این نیست که سیستم اعتباری، در گذار از شیوه تولید سرمایه داری به شیوه تولید کار همبسته { associated labor }، به عنوان اهرمی قدرتمند خدمت خواهد کرد؛ معهذاً فقط به عنوان عنصری در پیوند با دیگر دگرگونیهای عظیم ارگانیک در خود شیوه تولید. از جهتی دیگر، توهمات راجع به قدرت معجزه آسای سیستم اعتباری و بانکی، از منظر سوسیالیستی، برخاسته از کمال عدم معرفت به شیوه تولید سرمایه داری و سیستم اعتباری به مثابه شکلی از آن، میباشد. هنگامیکه تبدیل وسایل تولید به سرمایه متوقف شد (چیزی که الغای مالکیت خصوصی زمین را نیز شامل میشود)، دیگر اعتبار بدین سان هیچ معنایی ندارد، چیزی که در ضمن خود سن سیمونیستها هم دریافته بودند. از طرف دیگر، تا زمانی که شیوه تولید سرمایه داری برقرار است، سرمایه بهره آور به مثابه یکی از اشکال آن به موجودیت خود ادامه میدهد و در واقع پایه سیستم اعتباری آنرا تشکیل میدهد. تنها همان نویسنده شورانگیز، پرودون، که میخواست تولید کالایی را باقی بگذارد و پول را ملغی سازد (25) بود که قادر به رویا بافی در مورد هیولایی چون اعتبار بدون بهره { Credit gratuit }، این تجلی تحقق آرزوی متقی خرده بورژوازی، بود.

در « آئین سن سیمونیستها، اقتصاد سیاسی و سیاست » در صفحه ۶۵ آمده است: « در جامعه ای که، کسانی مالک ابزار صنعتی اند بدون اینکه قادر یا مایل به بکارگیری آنان باشند، و انسانهای صنعتی دیگری صاحب هیچ گونه ابزار کار نیستند، اعتبار، به ساده ترین صورت ممکن، در خدمت این هدف عمل میکند که این ابزار را از دست اولی ها، صاحبان، به دیگران که میدانند چگونه از آنها استفاده کنند، انتقال دهد. باید توجه داشت که، برحسب این تعریف، اعتبار نتیجه ای است از نحوه تشکیل مالکیت.»

لذا اعتبار با این نحوه ترکیب مالکیت ناپدید میشود. بعلاوه در صفحه ۹۸ آمده است که بانکهای کنونی:

« خود را تعیین شده برای پیروی از حرکتی که توسط مبادلات خارج از قلمروشان براه افتاده، در نظر میگیرند، اما نه اینکه خود آنها را براه بیاندارند؛ به کلامی دیگر بانکها در مقابل زحمتکشهایی که از آنها وام دریافت میکنند، نقش سرمایه دار ایفا میکنند.»

۲۵ - کارل مارکس، «فقر فلسفه»، بروکسل و پاریس ۱۸۴۷ - کارل مارکس، «در نقد اقتصاد سیاسی»، ص ۶۴.

در این نظریه، که بانکها خود میبایست هدایت را بدست بگیرند و خویشتن را « از طریق تعداد و سودمندی تأسیسات تحت اداره‌شان و کارهایی که براه انداخته اند» بارزگردانند، محرک اعتباری بطورضمنی نهفته دارد. به همین نحو چارلز پکویر {Charles Pequear} خواستار آن است که بانکها (که هواداران سن سیمون آنها را سیستم عمومی بانکی می نامند) تولید را فرمانروایی کنند. « پکویر در اصل سن سیمونیست است، اما بسیار رادیکالتر. او خواهان آن است که « مؤسسه اعتباری ... تمام جریان تولید ملی را کنترل کند. - « کوشش کن که مؤسسه اعتباری ملی ای بر پا کنی، که به افراد غیر مالک با استعداد و شایسته مساعده بدهد، ولی بدون اینکه این قرض گیرندگان را بزور در بهم پیوستگی فشرده در تولید و مصرف، بخود متصل کند، بلکه بر عکس طوریکه آنها خود قادر بشوند مبادلات و تولید خود را تعیین بکنند. زیرا از این طریق شما فقط همان را بدست خواهید آورد که تا کنون پیش از این توسط بانکهای خصوصی، تحصیل شده است، یعنی آنارشی، عدم تناسب بین تولید و مصرف، ورشکستگی ناگهانی یکی و تمول ناگهانی دیگری؛ طوریکه مؤسسه شما فراتر از اینکه، میزان مشخصی منفعت برای یکی و متقابلاً تحمیل همان میزان بیچارگی برای دیگری بیار بیاورد، نخواهد رفت... تنها آن کارگران مزدی یی که شما با دادن مساعده، آنها را حمایت کرده اید، توسط شما به ابزاری دست یافته اند تا بتوانند همچون اربابان سرمایه دارشان به رقابت فی مابین پردازند.» (چ. پکویر، تئوری اقتصاد اجتماعی و سیاست، پاریس ۱۸۴۲ ص ۴۳۳، ۴۳۴).

دیدم که سرمایه تجاری و سرمایه بهره آور، قدیمی ترین اشکال سرمایه اند. اما این در طبیعت موضوع است که سرمایه بهره آور در اذهان مردم، شکل سرمایه بنام معنی را بخود میگیرد. در سرمایه تجاری عملکردی میانجیگرانه بوقوع می پیوندد، صرفنظر از اینکه به عنوان حقه بازی، کار، و یا هر چیز دیگری تجلی کند. اما در سرمایه بهره آور، کاراکتر خودبازتولیدگرانه سرمایه، {یعنی} ارزش ارزش افزایش، {یا همان} تولید اضافه ارزش، همچون کمیتی نهفته در شکلی ناب ظاهر میگردد. از همین جهت هم هست که حتی بعضی اقتصاددانان سیاسی، بویژه در آن کشورهای همچون فرانسه که سرمایه صنعتی هنوز کاملاً توسعه نیافته است، به سرمایه بهره آور به مثابه شکل پایه ای سرمایه چسبیده اند و مثلاً بهره زمین را تنها شکل تعدیل یافته ای از آن بحساب می آورند، از آنجاییکه شکل استقراری در اینجا نیز حکمفرما میباشد. به این نحو، ساخت درونی شیوه تولید سرمایه داری کاملاً غلط فهمیده میشود و اینکه زمین همانند سرمایه به سرمایه داران فقط قرض داده میشود، کاملاً نادیده گرفته میشود. البته وسایل تولید بطور طبیعی مانند ماشین ها و ساختمانهای محل کسب و کار و غیره میتوانند بجای پول قرض داده شوند. اما آنها از این جهت مبلغ پولی معینی را نمایندگی میکنند، و اینکه علاوه بر بهره، مبلغی نیز جهت استحلاک پرداخت میگردد، از ارزش مصرف این عناصر سرمایه، یعنی از شکل طبیعی ویژه شان، عیان میگردد. در اینجا نیز تعیین کننده این است که آیا آنها به تولید کنندگان مستقیم

قرض داده میشوند، چیزیکه ملازمه اش عدم وجود شیوه تولید سرمایه داری است، در هر حال در آن قلمرویی که این اتفاق می افتد؛ و یا اینکه آیا اینها به سرمایه داران صنعتی قرض داده میشوند، چیزیکه دقیقاً فرضی است بر پایه شیوه تولید سرمایه داری. هنوز هم نامربوط تر و بی معنی تر آن است که اجاره دادن خانه و غیره برای مصرف شخصی به این بحث کشانده شود. اینکه طبقه کارگر در این شکل نیز بطرز فجیعی فریب داده میشود، حقیقتی آشکار است؛ اما همین نیز توسط معامله گر خردی که وسایل معیشت به او میفروشد، انجام میگیرد. این استثماری است ثانوی که بموازات استنثار اولی که در خود پروسه تولید انجام میگیرد، اتفاق می افتد. تمایز بین فروش و قرض دادن در اینجا کاملاً بی اهمیت و صوری است و همانطور که پیشتر نشان داده شد، تنها برای آن کسی که هیچ شناختی از روابط واقعی ندارد، میتواند همچون موضوعی با اهمیت جلوه میکند.

ربا و تجارت، شیوه ای از تولید را استنثار میکنند، آنها آنرا بوجود نمی آورند و رابطه شان با آن بیرونی است. ربا مستقیماً تلاش در این دارد که آنرا حفظ نماید که هر دفعه از نو از آن بهره کشی کند؛ محافظه کار است و آنرا { شیوه تولید را } تنها رقت انگیز تر میکند. هر چه عناصر تولید کمتر به شکل کالا به پروسه تولید وارد شده و به شکل کالا از آن خارج گردند، همانقدر هم نشأت گیریشان از پول به عنوان عملی ویژه، بیشتر نمایان میشود. هر چه نقشی که گردش در بازتولید اجتماعی بازی میکند، بی اهمیت تر باشد، همانقدر هم ربا شکوفاتر میشود.

اینکه ثروت مالی به مثابه ثروتی خاص توسعه می یابد، در رابطه با سرمایه ربایی بدین معنی است که تمام مطالباتش، شکل مطالبات پولی دارند. هر چه حجم تولید بیشتر به بازدهی های طبیعی، یعنی به ارزش مصرف، محدود باشد، همانقدر هم آن { سرمایه ربایی } در یک کشور بیشتر خود را توسعه میدهد.

تا جاییکه ربا بصورت دوگانه عمل میکند: اول اینکه بطور عموم، ثروت مالی مستقلی را در کنار آنچه تجار دارند، می سازد، و در ثانی اینکه شرایط کار را تصاحب میکند، یعنی اینکه مالکان قدیمی شرایط کار را به ورشکستگی میکشاند، اهرم قدرتمندی در ایجاد پیش فرضهای سرمایه صنعتی میباشد.

بهره در دوران باستان

« در دوران باستان جمعیت، منحصراً کشاورز بودند. تحت آنچنان حکومتی از نوع سیستم فئودالی، تنها معاملات ناچیز و لذا فقط سود ناچیزی میتواند وجود داشته باشد. از این جهت در دوران باستان، قوانین مخالف ربا ذیحق بودند. در ضمن در یک

کشور کشاورز، به ندرت کسی محتاج به قرض کردن پول است، مگر آنگاه که به فقر و تنگدستی کشیده شده باشد... در زمان هنریک هشتم، بهره محدود به ۱۰ درصد بود. ژاکوب اول آنرا به ۸ درصد کاهش داد... چارلز دوم آنرا به ۶ درصد رساند؛ در زمان ملکه آنا، به ۵ درصد کاهش داده شد... در آن ادوار، قرض دهندگان پول در حقیقت یک انحصار واقعی، هر چند نه بطور قانونی، داشتند، و بدین سبب لازم بود که آنها همانند همه انحصارگران تحت کنترل قرار گیرند. در دوره ما این نرخ سود است که نرخ بهره را تعیین میکند. در آن دوره ها نرخ بهره نرخ سود را تنظیم میکرد. اگر قرض دهنده پول نرخ بهره بالایی به تاجر می بست، تاجر می بایست نرخ سود بالاتری را بر کالاهای خود میکشید. مبلغ زیادی پول بدین ترتیب می بایست از جیب خریدار گرفته شده و در جیب قرض دهنده پول قرار داده شود.» (گیلبارت، تاریخ و پرنسیپهای بانکداری» ص ۱۶۴، ۱۶۵).

« شنیده ام که اکنون سالانه از هر بازار لایپزیگ {Leipzig} ۱۰ سکه طلا گرفته میشود یعنی ۳۰ از هر ۱۰۰ تا ^{a25}؛ بعضی ها بازار نوینبرگ {Neuenberg} را هم محسوب میکنند، در نتیجه میشود ۴۰ تا از هر ۱۰۰ تا؛ اینکه آیا این صحت دارد را من خبر ندارم. ننگ بر آن، آخر و عاقبتش چه خواهد بود؟ ... هر کس که ۱۰۰ فلورین {پول انگلیس برابر با دو شیلینگ} در بازار لایپزیگ داشته باشد، سالانه ۴۰ تا می ستاند، چیزیکه برابر است با بلعیدن یک رعیت یا یک شهروند در یک سال. اگر ۱۰۰۰ فلورین داشته باشد، سالانه ۴۰۰ تا میگردد، و این مطابق است با بلعیدن یک شوالیه یا یک نجیب زاده ثروتمند در یک سال. اگر ۱۰۰۰۰ داشته باشد، سالانه ۴۰۰۰ میگیرد و این مانند آن است که در یک سال یک کنت ثروتمند را ببلعد. اگر ۱۰۰۰۰۰ داشته باشد همانند آنچه تجار بزرگ می بایست داشته باشند، سالانه ۴۰۰۰۰ بر میدارد که بمعنی بلعیدن یک شاهزاده ثروتمند در سال است. اگر کسی ۱۰۰۰۰۰۰ داشته باشد، سالانه ۴۰۰۰۰۰ میگیرد و این همانند آن است که هر سال یک پادشاه بزرگ را ببلعد. و از این بابت هیچ خطری نه متوجه زندگیش میشود و نه متوجه اموالش، کار نمیکند، نزدیک بخاریش می نشیند و سیب گلابی بریان میکند؛ یعنی یک سارق رذل میتواند در خانه بنشیند و در طول ۱۰ سال تمام دنیا را ببلعد.» (اقتباس شده از «An die pfarherrn wider den wucher zu predigen» سال ۱۵۴۰ < چاپ اول «Bucher vom kaufhandler und wucher» سال ۱۵۴۰ < Luthers werke, wittenberg ۱۵۸۹، بخش ۶، ص ۳۱۲).

^{a25} – در اینجا اشاره شده است به وام ۱۰۰ سکه طلا به این شرط که بهره در سه قسط در بازار لایپزیگ پرداخت گردد. در لایپزیگ سالانه سه بازار بر پا میشد.

« ۱۵ سال پیش، زمانیکه ربا چنان ریشه دوانده بود که من هیچ امیدی به بهبودی نمی دیدم، بر علیه آن دست به قلم بردم. از آن زمان به بعد آنچنان گردن فراز شده است، که دیگر نه به عنوان یک نقص، معصیت یا ننگ، بلکه خود را همچون تقوای ناب و شرافتی که برای مردم مرحمت و خدمت مسیحانه انجام میدهد، می نمایند. چه چیز میتواند یاری کند هنگامیکه ننگ به شرافت و نقص به تقوا تبدیل شده است.» (An die pfarherrn wider den wucher zu predigen. Wittenburg ۱۵۴۰).

« یهودیها، لومباردها، رباخواران و اخاذها اولین بانکارهای ما بودند، کاسبکاران مالی اولیه مان، خصوصیت شان بسختی کمتر از شنیع بود... زرگران لندن به آنها ملحق شدند. به عنوان یک گروه ... بانکاران اولیه ما ... جماعتی خیلی بد بودند، آنها رباخوارانی حریص، اخاذانی سنگ دل بودند.» (د. هارد کستل، «بانکها و بانکارها، چاپ دوم لندن ۱۸۴۳، ص ۱۹ و ۲۰)

« نمونه ای که ونیز {Venice} نشان داد (« ایجاد یک بانک») بزودی مورد تقلید قرار گرفت؛ همه شهرهای بندری و کلاً تمام شهرهایی که توسط استقلالشان و بازرگانی شان اسم و رسمی داشتند، اولین بانکهای خود را بنا نهادند. بازگشت سفر دریایی کشتیهایشان که اغلب دراز مدت بود، ناگزیر، دادن اعتبار را مرسوم کرد؛ این توسط کشف آمریکا و به دنبال آن معاملات با آن قاره تشدید شد.» (این یک نکته اساسی است.) « قراردادهای اجاره کشتی، پیش پرداختهای بزرگ را الزامی کرد، چیزیکه پیش از این در دوران باستان در آتن و یونان وجود داشت. در ۱۳۰۸ شهرهانس {شهرهایی که جزو اتحادیه بازرگانی آلمانی هلندی بودند} بروگس {Bruges} دارای شرکت بیمه بود.» (م. آوگیر، همان اثر، ص ۲۰۲ و ۲۰۳) تا چه اندازه دادن وام به مالکان زمین و کلاً ثروتمندان عیاش هنوز در ثلث آخر قرن ۱۷، حتی در انگلیس، پیش از تکامل سیستم اعتباری، شایع بود را میتوان از جمله نزد جناب دادلی نورت {Sir Dudley North} یافت که نه تنها یکی از تجار برجسته انگلیس بلکه همچنین یکی از برجسته ترین اقتصاد دانان تئوریک دوران خود نیز بود:

« از پولهایی که در این کشور با بهره وام داده میشوند، حتی ۱۰ درصدش هم به تجاری که کسب و کارشان را از این طریق انجام میدهند، نمیرسد؛ اما بخش بزرگتری از آنها برای تهیه اشیاء تجملی و تقویت هزینه اشخاصی که بهر حال مالک زمین های بسیاری اند اما پولهایشان را سریعتر از آنکه زمین هایشان ببار می آورند، خرج میکنند، قرض داده میشوند؛ و چون میلی برای فروش ندارند، ترجیح میدهند که اموالشان را به وثیقه بگذارند.» (مباحثاتی در مورد بازرگانی، لندن، ۱۶۹۱، ص ۶ و

(۷)

« ورشو کسب و کار سفته ای عظیمی داشت اما پایه و هدف عمده آنها، رباخواری بانکدارانش بود. برای تهیه پولی که بتوانند به نجای و لخرج به ۸ درصد و بالاتر، وام بدهند، در خارج از کشور به دنبال بروات معاملاتی سفید می گشتند و بدست می آوردند، یعنی آن برواتی که هیچ پایه ای در تجارت کالا ندارند اما برای برات گیران در خارج هنوز قابل قبول بودند، تا زمانیکه وجوهی که از طریق این سفته بازی بدست می آوردند قطع نشود. به همین دلیل هم جریمه سنگینی را می پرداختند زمانیکه کسی مثل تپر {Tepper} و دیگر بانکداران بزرگ ورشو ورشکست میشدند. » (ج. گ. بوش، « نمایش عملی تئوریک تجارت و غیره »، چاپ سوم، هامبورگ ۱۸۰۸، جلد دوم، ص ۲۳۲ و ۲۳۳).

امتیازاتی که از ممنوعیت بهره نصیب کلیسا می شد

« کلیسا، گرفتن بهره را ممنوع کرده بود؛ اما فروش ملک برای کمک به بیرون آمدن از موارد اضطراری ممنوع نبود؛ بلکه حتی تحویل دادن این ملک به یک قرض دهنده پول به عنوان تضمین برای مدتی معین تا اینکه بازپرداخت وام بدهکار انجام گیرد، نیز ممنوع نبود؛ قرض دهنده پول تا زمانیکه ملک را در تصاحب داشت میتوانست از آن، به عنوان جبران پولی که از او قرض گرفته شده، بهره مند شود ... خود کلیسا و یا کمونها و اوقاف متعلقه، منفعتهای بسیاری از این مشی بدست آوردند، بویژه در طی جنگهای صلیبی. این بخش عظیمی از ثروت ملی را در دستهایی که " دستهای مرگ " نامیده می شدند، جمع کرد، بخصوص چون یهودی ها نمی توانستند از این طریق ربا خواری کنند، از آنجاییکه تصاحب حق رهنی اینچنین ثابت را مشکل بتوان مخفی نگه داشت... بدون ممنوعیت بهره، کلیسا ها و صومعه ها هرگز نمیتوانستند آنچنان متمول شوند. » (همان اثر، ص ۵۵).

کمونیستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com